

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

هر که او آگاه تر پر دردتر

هر که او بیدارتر رخ زردتر

سید هاشم سدید

۱۰/۱۰/۱۳

قسمتی از بخش دوم

## نبرد بیهوده و شرم آور دین با علم

بحث این بخش مقاله را با نقل بخشی از عبارتی از آیت الله مکارم شیرازی آغاز می‌کنم. او می‌گوید:

"... ما باید به دنیا نشان بدهیم که اسلام دین خشونت نیست."

وقتی این نظر را با واقعیت‌های ملموس تاریخی، از واکاوی خود قرآن در این زمینه صرف نظر میکنیم، مقایسه می‌نمائیم می‌بینیم که،

اول) جناب ایشان یا از مفهوم و معنای خشونت، باوجود همه مطالعاتی که دارند و باوجود آنهمه کتاب‌هایی که نوشته‌اند، اطلاع درست ندارند و یا این که جناب ایشان هم مانند سایر هم‌طرازان‌شان، خلاف شهرت نسبتاً نیکی که دارند، از واقعیت وجود خشونت در اسلام باوجود همه مدارک تاریخی و زنده‌ای که وجود دارد، باهمه فروزندگی ظاهری اخلاقی، چشم می‌پوشند؛ و بر آن اند که از اعتقادات صنف خویش، به مانند متعصبین بی‌دانش و خرجه‌ل، به هر شکل و شیوه و راه و رسم و وسیله‌ای که شده، دفاع کنند و سیاه را سفید بنمایانند و سفید را سیاه، و دوم) اگر دنیا به این اعتقاد است که اسلام دین خشونت است؛ باید چیزی باشد که دنیا را بدان داشته است که چنین فکر می‌کند. اگر ما به سخن‌ها، قضایا و باورها منصفانه دقت کنیم، متوجه خواهیم شد که در هیچ سخنی نیست که اثر یا نشانه‌ای از حقیقت و درستی، هر قدر کم و کمرنگ، وجود نداشته باشد. شاید خیلی‌ها از روی دشمنی و یا از روی لجبازی و غرض در رابطه با وجود خشونت در اسلام چیز‌هایی بگویند و بعضاً در این خصوص اغراق کنند، ولی به هیچ صورتی ممکن نیست که یک یا دو کس را در این میان نیابید که نه از روی لجبازی و دشمنی و غرض و دین‌ستیزی، بلکه محض برای آنکه حقیقت را گفته باشند، و محض برای آن که، به عنوان یک اندیشمند، محقق و یا یک عالم، ادای مسؤلیت نمایند و آنچه را که واقعاً می‌بینند و وجود دارد، نگفته باشند، یا نگویند.

همه دیوانه و کافر و دشمن و مرتد و یا اسلام‌ستیز و ... نیستند. باید یکبار به آنچه بود و هست، با ذهن و وجدان

آراسته و وارسته و به عنوان یک انسان آزاد از قید و بند تعلقات دگم، به عنوان یک انسان عاری از تعصب و صفات ناپسند اخلاقی، شریفانه و نجیبانه سر به جیب انصاف کرده ببینیم که حقیقت چیست !  
در علم کلام و منطق، یا علم بررسی درستی انواع مختلف استدلال ها و در آئین درست فکر کردن، هر نظر، اعتقاد یا هر دینی که از راه دلیل و سخن و استدلال و اقناع، به گونه ای که مخاطب یا دعوت شونده دیگر سؤالی در آنچه دعوتگر میگوید نداشته باشد، رواج پیدا نکند، و اعتراض ها، تردید ها یا عدم پذیرش ها به وسیله شمشیر و زندان و زنجیر و زور و کشتن و بستن و تبعید و تخویف و تکفیر و... سرکوب شود، آن نظر، باور، تفکریا دین، نظر، باور، تفکر یا دینی است که از راه خشونت به وجود آمده است .

اعراب مسلمان با آغاز خلافت خلیفه اول و به ادامه آن، در دوره های دیگر، بعد از فتح جزیره العرب و عراق و شام و ایران و ... برای تبلیغ و ترویج دین به کشور های دیگر، از جمله به کشور ما، افغانستان، از چه راه و با چه وسایل و چگونه داخل شدند و با مردمان این کشورها چگونه برخورد نمودند و چگونه دین شان را عرضه داشتند؟ با استدلال و گفت و شنود و کلام و منطق و اقناع و آزادی، یا با زره و شمشیر و تیر و کمان و بستن و کشتن و تخویف و تحمیل؟ با پیام و تحفه و شربنی، نشستن و گفتن و شنیدن، فهمیدن و فهماندن، قناعت دادن و قناعت کردن، یا با خشم و نفرت؟

باچه زبانی، اعرابی که امروز مشتی بیخبر خود فروخته بی هویت تند مزاج خشمین " عرب زده " در وصف آنها پاکبازانه سخن میسر آیند، اعرابی که سینه های هموطنان شان را با خنجرهای بران شرحه شرحه نمودند، سرها را به دار کردند، گردن ها را بریدند و هرچه را یافتند، از جاندار تا بی جان، از انسان تا حیوان، به نام غنیمت و کنیز و غلام برداشتند و بردند، با پدران ما با چه زبانی سخن گفتند؟! همین گونه با پدران شما، اگر ریشه ایرانی دارید؟! من از خشونت جهانگیری مانند چنگیز و هلاکو و سکندر و آتیل و امثال آن ها حرف نمی زنم؛ و نه از خشونت شوروی و امریکا و هیتلر و موسلینی و... و کمونیسم و کاپیتالیسم و نازیسم و فاشیسم و جهانخواری چون بریتانیا و ... که هر یک می خواست و می خواهد باور ها و امیال خویش را به طرق گوناگون، از جمله با استفاده از تانک و توپ و بم و تفنگ و طیاره بر دیگران تحمیل کند. اینگونه باورها همواره بر پایه زور یا تطمیع استوار بوده اند و بر منطق زور رواج پیدا کرده اند، یا مطابق قانون جنگل بر دیگران تحمیل شده اند. صحبت من از دین است، دینی که گفته می شود که از مجموعه ای از عقاید و باور هائی تشکیل شده است که باید خداوند آنها را برای هدایت انسان ها و به وسیله یک موجود آسمانی برای یک شخص مقدس فرو فرستاده باشد؛ دینی که حاوی تعالیم و رهنمود های اخلاقی و معنوی است .

آیا دین - کلام خدا - چیزی است که باید به وسیله شمشیر ترویج شود !

رواج دادن دین، خلاف رواج دادن سوسیالیسم یا دموکراسی، در حالی که این دو تفکر نیز به نظر من باید پایه و شیوه اقناعی داشته باشند، باید بر پایه کسب رضایت و قناعت با زبان و کلام و منطق کوبنده و گیرای خدائی صورت گیرد! منطق زور برای کلامی به کار می رود که منطق ضعیف داشته باشد و نتواند قناعت کسی را فراهم کند. برای کلام خداوند چرا از این منطق استفاده شد؟!

در قرآن آیه " لا اکره فی دین " نشانگر این حقیقت است که در امر ترویج و قبول دین جبری وجود ندارد و مردم در پذیرش و عدم پذیرش آن آزاد هستند. ( باید توجه داشت که بحث ما روی ارتداد و ترک دین و از این قبیل حرف ها نیست، بلکه تنها بر سر پذیرش و ترویج دین است. در مورد ترک دین، بعد از قبول آن، احکام دین روشن است، از جمله این حدیث پیامبر اسلام: *مَنْ بَدَلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ*. یعنی کسی که دینش را تغییر داد او را بکشید.

[ از صحیح بخاری ] چرا این فرمان الهی رعایت نشد و رعایت نمیشود؟!

برمی گردیم به سؤالی که: عرب های مسلمان چگونه و با چه وسایلی به کشور ما آمدند؟ با سلام و کلام و پیام یا با تیر و تیر و تلوار؟

در مرکز شهر کابل مزاری وجود دارد که مردم به آن " شاه دوشمشیره " می گویند. می گویند که این شاه برای مسلمان ساختن مردم این شهر با دو شمشیری که در دو دست داشت از کشته ها پشته ها ساخت، هزارها کافر را به جهنم فرستاد، تا اینکه خود آن مبارک شهید شد!

اگر به سیر و سیاحت به شهر کابل و به کشور افغانستان بپردازید، صد ها و هزار ها تا از این افراد را در گوشه و کنار شهر کابل و در گوشه و کنار افغانستان می توان سراغ گرفت که طی این گونه جنگ ها و در راه مسلمان سازی های افغانان کافر کشته شده اند: جابر انصار، تمیم، عاشقان و عارفان و برزگان و امامان و ... دیگر با بقعه و ضریح و روپوش و رواق و بیرق و حرم و ... در حالی که از مزار یک هموطن به خون خفته خود ما که شریفانه و شجاعانه و وطنخواهانه علیه این مهاجمین برای سر فرازی و وقار و حیثیت خویش جنگیدند و جان های پاک شان را در راه آزادی و اندیشه و اعتقادات خود و پدران خود قربان کردند اثری هم به چشم نمی خورد و نامی هم از آن ها برده نمیشود! چرا؟

چون اینان کافر بودند، کسانیکه در برابر مروجین کلام الهی و در برابر سخنی که باوجود مبین و مبین بودن آن برای کسی مفهوم و قابل قبول نبود و برای ترویج آن احتیاج به شمشیر میرفت، ایستادگی نموده بودند! جنگیدن در برابر مهاجمینی که از آن سر دنیا با شمشیر و تیر و کمان و با بانگ و جوش و خروش و غریو، به نام دین برای گرد کردن غنیمت و گرفتن کنیز و غلام و ... به کشور ما آمده بودند؛ همانگونه که امروز به نام دین و به نام جهاد همه چیز را غارت نمودند، اندوخته های قارونی اندوختند و قصر ها و باغ های فرعونی و شادای ساختند باید چنین پاداشی داشته باشد!

به آنانیکه در این همه خون، در این همه کشتن، در این همه بستن، در این همه بردن و در این همه تحمیل کردن ها عنصر خشونت را نمی بینند، چه باید گفت؟!

جناب ناصر مکارم شیرازی!

با شمشیر جان نمی بخشند، بلکه جان میگیرند! شمشیر برای زندگی بخشیدن نیست، برای گرفتن زندگی است! شمشیر نماد صلح و سلم و همزیستی نیست، بلکه نمودی است از جنگ؛ و نشانه است از قدرت و زور و تحمیل و بی منطقی! شمشیر نمودی از حیات، شادی، شگوفائی و بخشیدن نیست، بلکه نماد نیست از مرگ و خون و کشتن و جبر و تاراج و غصب و غضب و تحمیل و زور و ... مگر در ترویج دین اسلام از همین وسیله استفاده نشده است؟!

میگویند عمر زمانیکه، بعد از فتح شام به وسیله مسلمانان، به شام رفت، مسلمانان درحالی از او استقبال نمودند که شمشیرهای شان را بر شانه داشتند.

سیاف، یکی از مسلمانان تند مزاج جنگ طلب متعصب خشن که همواره شمشیرش برای کشتن آنانیکه مانند خودش نیستند آماده است، میگوید که نیرو و عامل اصلی این پیروزی دین بود. درست است! اما این نیرو چگونه و در چه چیزی تجلی نمود؟! در منطق و کلام و قناعت دادن و قناعت کردن یا در جبر و تهدید و تحمیل و خوف از زندان و شمشیر؟! آیا سیاف و سیاف ها و یا افرادی مانند شما گاهی در این خصوص به تأمل پرداخته اند؟! آیا سیاف و سیاف ها یا شما و افراد مانند شما گاهی، یا لحظه ای به این نکته ظریف و شایسته توجه دقیق شده اید که چگونه

میتوان میان خشونت و شمشیر و میان رحمت و حکمت، میان نرمی و سختی، میان جبر و اختیار، میان دعوت با کلام و دعوت با شمشیر، نسبتی به وجود آورند؟! !

حرف حق به شمشیر نیاز ندارد! هر نظر یا باوری که با شمشیر و زور و خشونت رواج پیدا کند و نه از راه اقناع و رضایت، آن نظر و باور و اعتقاد برخاسته و مشحون یا انباشته از خشونت است. تاریخ اسلام با خون و شمشیر نوشته شده است و تاریخی که با خون و شمشیر نوشته شود نمی تواند عاری از خشونت باشد .

اعتقاد به این که دین اسلام یک دین عاری از خشونت است، چهار علت میتواند داشته باشد:

(۱) بی خبری از اصل و تاریخ دین اسلام.

(۲) خوشباوری ساده دلانه.

(۳) تعصب .

(۴) غرض.

در غیر آن این موضوع، یعنی ماهیت خشن دین اسلام و برخ زیادی از مسلمانان در طول تاریخ اسلام و ترویج جبری آن، بر هیچ انسانی پوشیده ناست! آفتاب را با انگشت نمی توان پوشاند. ضریب هوشی مردم امروز در حدی است که ممکن نیست باز هم، یا کماکان آنها را فریب داد. بهتر است که با اعتراف به واقعیت ها، مانند روشنفکران دینی، به حدود عقل و اعتدال برگردید و آنچه را که هست و بود بگوید، نه آنچه را نیست یا نبوده .

حرف بی پایه و بی مایه عرض و اعتبار انسان را می برد؛ این را نباید فراموش کرد!!